



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵۳	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۲ / ۰۵
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله دهم عروه: حکم زکات در دین در صورت استیفاء آن					
عنوان ۵	روایات معارض با روایات دال بر وجوب زکات در دین در صورت امکان استیفاء					
عنوان ۶	وجه جمع سید خوئی رحمته الله بین روایات					
عنوان ۷	اشکال معظم له رحمته الله بر وجه جمع					
عنوان ۸	بحث اخلاقی ➤ اهمیت حجاب و ترویج آن در جامعه					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما در مسأله دهم بود از مسائلی که مرحوم صاحب عروه مطرح می کند، که درباره امکان استیفاء دین بسهولة بود. گفتیم اگر کسی دینی بر ذمه دیگری داشته باشد لا زکاة فی الدین. اگر کسی نقدی، فضه ای، ذهبی به کسی دین داده است، در دین زکاتی نیست؛ ولی آنجایی که دین قابل استیفاء است و به سهولت قابل استیفاء است، مثلاً کسی طلبی از کسی دارد، مثلاً صد سکه طلا از کسی طلب دارد و می تواند آن را استیفاء کند و استیفاءش هم بلا مؤونه است، گفتیم در بعضی روایات داریم که «فَإِنْ كَانَ يَدْعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ»^۱ گفتیم این قدرت، قدرت عرفی است. قدرت عرفی آن است که بتواند بدون مؤونه معتد بها آن را اخذ کند. روایاتی هم که در این رابطه وارد شده بود هم متعرض شدیم که از جمله روایاتی که به نظر ما صحیح بود، صحیح میسرة بن عبدالعزیز، گرچه در نسخه شیخ، میسرة عن عبدالعزیز است؛ اما گفتیم صحیح میسرة بن عبدالعزیز است. «كُلُّ دَيْنٍ يَدْعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ اخْذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاةُهُ وَمَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ»^۲. روایت دیگر، روایت عمر بن یزید از ابی عبدالله علیه السلام که گفتیم این روایت هم صحیح است: عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «لَيْسَ فِي الدَّيْنِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدَّيْنِ هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ فَإِذَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ»

۱. وسائل الشیعة: کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۵، ح ۷.

۲. همان؛ ب ۶، ح ۵.

حَتَّى يَقْبِضَهُ»^۱ که در این دو روایت و روایت سوم که روایت حمیری بود، در این سه روایت وجوب زکات در صورت قدرت بر اخذ بیان شده که اگر می‌تواند دین را اخذ کند و استیفا کند، باید زکاتش را بدهد. در مقابل گفتیم مرحوم صاحب عروه نظرشان این است که نه، قدرت بر اخذ کفایت نمی‌کند و قبض باید بشود، تا قبض نشود زکات واجب نیست و فرمودند که فرق بین اینجا و مثلاً بین موارد مغضوب و امثال آن (محبور و مسروق) که در اینجا اگر قدرت بر اخذ هست، باید زکات را بدهد اما اینجا می‌گویند نه، اگر قدرت بر اخذ هم داشته باشد زکات واجب نیست. در دین اگر هم بتواند به سهولت دینش را پس بگیرد، باز هم زکات واجب نیست بر خلاف غصب. در مقابل گفتیم که این دو سه روایتی که خواندیم اگر می‌تواند دینش را پس بگیرد باید زکاتش را بدهد البته به سهولت و بدون مؤنه. ایشان فرمود که فرقی هم این است که در غصب، صاحب مال، مالک مغضوب است و می‌تواند پس بگیرد؛ اما در دین نه، چون که از ملک مالک خارج می‌شود و در ملک آن مستدین می‌رود، یعنی زید صد سکه مثلاً طلا را که قرض داد به شخص عمرو (مستدین)، این داخل ملک عمرو می‌شود و از ملک زید خارج می‌شود؛ پس حتی اگر بتواند پس بگیرد زکاتش بر آن زید قرض دهنده واجب نمی‌شود.

روایات معارض با روایات دال بر وجوب زکات در دین در صورت امکان استیفاء

آنچه مؤید فرمایش مرحوم صاحب عروه است که در مخالفت با آن دو سه روایتی است که ما بیان کردیم مثل روایت عمر بن یزید یا میسر بن عبد العزیز که می‌گفتند اگر می‌تواند دین را اخذ کند، باید زکاتش را بدهد، دو سه روایت داریم که معارض با آن دو سه روایت است که بزرگان از این دو سه روایت استفاده کردند که نه، حتی اگر بتواند دینش را پس بگیرد، تا دین را قبض نکرده باشد زکات واجب نیست، برخلاف آنچه از ظاهر آن دو روایت استفاده می‌شد. این روایات معارض، یکی صحیحہ اسحاق بن عمار است:

«قُلْتُ لِأَيِّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدِّينُ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ لَا حَتَّى يَقْبِضَهُ»

یعنی حتی اگر قادر بر اخذش باشد، زکات واجب نیست تا اینکه بتواند دینش را پس بگیرد. بعد در ادامه می‌فرماید:

«قُلْتُ: فَإِذَا قَبِضَهُ أَيْزَكِيهِ؟ قَالَ: لَا، حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فِي يَدِهِ»^۲؛

اگر قبض کرد باید زکاتش را بدهد؟ می‌فرماید که خیر، تا اینکه حول حول بگذرد.

روایت دیگر موثقه سماعه است؛ قال:

«سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدِّينُ عَلَى النَّاسِ تَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ؟ قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ فَإِذَا قَبِضَهُ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ...»^۳؛

که اینجا باز می‌فرماید که بر دین زکاتی نیست تا وقتی که قبض بشود. شرط وجوب زکات تحقق قبض است؛ یعنی حتی اگر قدرت بر اخذ باشد، معذک واجب نخواهد بود «حَتَّى يَقْبِضَهُ».

۱. همان؛ ح ۷.

۲. امام کاظم علیه السلام.

۳. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، ابواب من تجب علیه الزکاة، ب ۶، ح ۳.

۴. همان؛ ح ۶.

در جمع بین این دو نوع روایت یا دو مجموعه از روایات؛ آن روایاتی که می‌فرمود: «فَإِنْ كَانَ يَدْعُهُ مُتَعَدِّلاً وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ»، و امثال این روایت که می‌گوید: «لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ»، مرحوم آقای خویی قدس الله روحه در دفاع از مبنای صاحب عروه که فرمود حتی اگر قدرت بر قبض و اخذ باشد، معذک زکات واجب نیست تا وقتی قبض صورت بگیرد، این دو روایت را بر آن دو روایت دیگری که قبلاً خواندیم ترجیح می‌دهند.

اما این دو روایت با هم معارضند. آن دو روایت می‌فرمود که: «تجب الزكاة إذا كان يقدر على أخذه»، این دو روایت می‌فرماید: «لا تجب عليه الزكاة حتى يقبضه».

وجه جمع سید خوئی رحمته الله بین روایات

ایشان می‌فرماید که این دو روایت قابل جمع است؛ چون تعارض بدوی دارند. نحوه جمع عرفی که ایشان ادعا می‌فرمایند این است که می‌فرماید: «این دو روایت صریح هستند در اینکه تا قبضی صورت نگیرد زکاتی در دین واجب نیست؛ یعنی حتی اگر قدرت بر استرداد و قدرت بر استیفای دین داشته باشد». اینها نص‌اند در این معنا، نص در عدم وجوب زکات حتی قبضه؛ می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ». آن دو روایت که می‌فرمودند «تجب الزكاة إذا كان يقدر على أخذه» ظهور در وجوب زکات دارند، و ما ظاهر را حمل بر نص می‌کنیم یا بگویید ظاهر را حمل بر أظهر کنیم و أظهر را مقدم بداریم. این نص است و آن ظاهر. آن ظهور در وجوب دارد لذا دست از ظهور در وجوب برمی‌داریم، حمل بر استحبابش می‌کنیم. ولی این نص در عدم وجوب است. می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ». این نص در عدم وجوب زکات است و دیگری که می‌فرمود «عليه زكاة» ظهور در وجوب زکات دارد. از ظهورش دست برمی‌داریم حمل بر استحبابش می‌کنیم و به این طریق جمع بین هر دو می‌کنیم. این آن جمع عرفی است که مرحوم آقای خویی قائل به آن هستند. عبارت‌شان این است که:

«وحيث إن هذه الطائفة^۱ صريحة أولها قوة ظهور يجعلها كالصریح في نفي الزكاة ما لم يتحقق القبض خارجاً وإن مجرد القدرة ما لم تقترن بالقبض لأثرها في الوجوب، فلا جرم تتقدم على الطائفة السابقة التي أقصاها الظهور في الوجوب مع القدرة تقدم النص أو الأظهر على الظاهر، فتحمل تلك على الاستحباب...»^۲

این جمعی است که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند که این روایت این طایفه دوم ظهورشان اقواست از ظهور آن طایفه اول بر وجوب. ظهور طایفه اول بر وجوب اضعف است از ظهور این طایفه است بر عدم وجوب؛ چون این نص بر عدم وجوب است و آن دسته از روایات ظهور در وجوب دارند.

اشکال معظم له رحمته الله بر وجه جمع

به نظر ما این وجه جمع فيه نظر، بلکه به نظر ما مسأله، معکوس است که آن دسته از روایات نص در وجوب زکات عند القدرة هستند و این دسته از روایات ظهور در عدم وجوب حتی قبضه دارند؛ لذا این دسته باید حمل بر آن دسته شوند و نه بالعکس. چرا؟ نکته‌اش چیست؟ چرا ما ادعا می‌کنیم که روایاتی که دلالت بر وجوب الزكاة عند القدرة دارند،

۱. طایفه دال بر نفی وجوب زکات حتی قبضه.

۲. موسوعة الإمام الخوئي؛ ج ۲۳، ص ۹۰.

نص اند؟ چون در روایات دال بر وجوب زکات نظر به مسأله قبض دارد معذک می گوید که اگر قدرت بر اخذ دارد ولو قبض نکرده حتماً باید زکات بدهد. حالا روایت را یک بار دیگر مرور می کنیم مثلاً فرض کنید صحیحۀ میسر بن عبد العزیز که می فرماید: «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدِّينُ أَيْزَكِيهِ؟ قَالَ: كُلُّ دَيْنٍ يَدْعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاةُهُ وَمَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ». می فرماید: «إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ» یعنی نظر به قبض دارد. این «فَعَلَيْهِ زَكَاةُهُ» برای چه وقت است؟ برای همان دینی است که یدعه. دین خودش را رها می کند. بعد که می فرماید: «فَعَلَيْهِ زَكَاةُهُ»؛ یعنی زکات همان دین، نه اینکه یدعه بعد الحول؛ نه اینکه اینجا زکات بعد القبض باشد، زکاتی است که همان زکات دین است. منتها معلوم است که «إِذَا أَخْذَهُ» مال باید به دستش برسد تا بتواند زکاتش را بدهد. پس این اصلاً نظر دارد به قبض، می فرماید: «كُلُّ دَيْنٍ يَدْعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاةُهُ وَمَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ». این «وَمَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ» أخص از چیست؟ أخص از روایتی که می فرمود: «لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ» که مطلق است چه يقدر علی اخذه أو لا يقدر علی اخذه. اما این روایت می فرماید: «وَمَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ»؛ پس این عدم وجوب زکات مقید به عدم قدرت بر اخذ است و اگر اخذ کند باید زکات همان زمان دین را بدهد. و این چیزی غیر از این است که گفته شود «لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ»، اینکه گفته شود زکات بر او واجب نمی شود تا وقتی که قبض بشود یعنی زمان دین زکات ندارد، وقتی که قبض شد تازه زکات به آن تعلق می گیرد پس باید حول بر آن بگذرد تا زکاتش را بدهد. درحالی که ما می گوئیم همان اولی که مال را گرفت باید زکات همان زمان دین را بدهد. صرف نظر از اخذ نکرده، نگاه به اخذ دارد، می گوید وقتی که اخذ کرد باید زکات دین را بدهد. یا در همین روایت عمر بن یزید روایت دوم که می فرماید: «لَيْسَ فِي الدِّينِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدِّينِ هُوَ الَّذِي يُؤْخِرُهُ فَإِذَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ». این «حَتَّى يَقْبِضَهُ»، «لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ» را مقید می کند. پس این نظر به آن روایت دارد. این نص در وجوب زکات است بر دین «إِذَا يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ»، دیگر نگفته قبض که شد بعد زکات بر او واجب می شود. بله، قبض که شد زکات آن زمانی که «يقدر علی اخذه» بر او واجب می شود؛ پس این روایتی که نظر دارد حاکم و مقید دیگری است. یعنی ما می گوئیم اینجا عموم و خصوص داریم. عموم و خصوصی داریم که این ظهور خاص در وجوب زکات «إِذَا يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ» أقوى است از ظهور آن روایت که بر «عدم وجوب زکات حتی يقبضه» اشاره داشت. این اقوا است از او؛ چون این نص بر قید است. آن یکی اطلاق دارد و این یکی مقید است. ظهورش در وجوب زکات هنگامی که «إِذَا يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ» علی نحو النصوصیه است؛ اما آن روایت ظهورش در عدم وجوب زکات ظهور اطلاق است. این ظهور تقییدی اقوای از آن ظهور اطلاق است و نوبت نمی رسد به حمل کلام دال بر وجوب که از وجوبش ما صرف نظر کنیم و به دلیل روایت دیگر آن را حمل بر استحباب کنیم. یعنی نسبت به خصوص این مورد این نص است و آن نسبت به خصوص این مورد ظاهر است که با اطلاقش شامل این می شود. روایتی که می گوید: «لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ» این شمولش نسبت به آنجایی که می فرمود «يقدر علی اخذه» شمول اطلاق است. اما شمول آن روایتی که می گوید «ان كان يقدر علی اخذه فعليه الزكاة» این شمولش نسبت به این مورد ظهور نصی است؛ در خصوص، ظهورش نصی است.

خلاصه اینکه گفتیم دو مجموعه روایت داریم. روایتی که می گوید «الدین لا تجب فيه الزكاة مطلقاً حتى يقبضه» که اخیراً گفتیم و آن روایتی که قبلاً خواندیم که گفته شد «ان كان يقدر علی اخذه فعليه الزكاة»؛ آقای خویی می فرمایند که آن روایتی که می فرماید: «ان كان يقدر علی اخذه فعليه الزكاة» را که بر وجوب دلالت دارد چون ظهورش در وجوب، أضعف

از ظهور آن روایاتی دارد که می فرمود: «لا تجب فيه الزكاة حتى يقبضه». چون ظهورش اضعف است ظهور این روایت بر عدم وجوب زکات حتی یقبضه را مقدم می داریم بر ظهور این روایات بر وجوب. دست از ظهور در وجوب این ها برمی داریم و حمل بر استحبابش می کنیم. ما می گوئیم اینجا اتفاقاً آن ظهوری که ظهورش اقواست، ظهور این دسته از روایاتی است که می گوید «إن كان يقدر على أخذه فعليه الزكاة» این در خصوص آنجایی که قدرت بر أخذ دارد، ظهورش ظهور قوی است یعنی ظهورش نص است در خصوص این حصه که يقدر على أخذه. آن روایتی که مثل معتبره اسحاق بن عمار که می فرمود: «الَّذِينَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ لَا حَتَّى يَقْبِضَهُ» این «حَتَّى يَقْبِضَهُ» اطلاق دارد؛ یعنی زکات واجب نیست؛ چه قادر بر أخذش باشد چه قادر نباشد. آن روایات قبلی می فرمود: «إن كان يقدر على أخذه فعليه الزكاة» تقیید می زند لذا مقدم است. وجهی که مرحوم آقای خویی می فرمایند وجه تکلفی است.

البته ایشان یک ادعایی هم در ضمنش می کنند که این ادعا فيه النظر. یعنی کسی ممکن است ادعا کند که بین دو روایت عموم و خصوص من وجه است نه عموم و خصوص مطلق. ما چی گفتیم؟ ما گفتیم که بین روایتین عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی آن روایتی که می فرمود: «لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ» این شامل قدرت بر أخذ هم می شود و آن روایتی که می گوید: «إن كان يقدر على أخذه فعليه الزكاة» اینجا نسبت، نسبت عموم و خصوص مطلق است و نه عموم و خصوص من وجه. چون از این طرف این روایتی که می گوید: «إن كان يقدر على أخذه فعليه الزكاة» این روایت خاص است و هیچ وجه عمومی نسبت به آن روایت دیگر ندارد. آن روایت دیگر عام است نسبت به این روایت. و لذا برخلاف فرمایش مرحوم آقای خویی که می خواستند حرف مرحوم صاحب عروه را تأیید کنند که می فرمود: در دین حتی اگر قدرت بر أخذ باشد بسهولة معذک زکات واجب نمی شود که این دو روایت اخیر را که خواندیم مؤید این فرمایش است که «لیس فی الدین زکاة حتی یقبضه» و آقای خویی این روایت را مقدم می داند، گفتیم خیر، این نظر درست نیست. این فرمایش، فرمایش متینی نیست؛ چرا که مخالف با قواعد است. قواعد اقتضا می کند تقدیم آن روایات را بر این روایت؛ چون آن روایات اخص است از این دسته روایات.

پس ما حصل اینکه گفتیم اگر خودش دینش را رها کرده، مثلاً صد سکه طلا به کسی قرض داده، او هم می گوید بیا پولت را تحویل بگیر، می گوید، نه الآن نمی خواهم بگیرم. چرا زکات واجب نباشد؟ زکاتش را به نص این روایت باید بدهد که: «كُلُّ دَيْنٍ يَدَعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاةٌ»؛ درحالی که ایشان می فرمود که لازم نیست زکاتش را بدهد. حالا در بحث غصب می گفت بله، فرق بین فرع نهم و دهم همین بود. فرع نهم مربوط به غصب و این چیزها بود، می فرمود در غصب و سرقت و اینها «إن كان يقدر على أخذه» اما خودش نمی رود تحویل بگیرد، اینجا را فرمود که زکات واجب می شود. اما در دین فرمود اگر هم بتواند بگیرد باز هم زکات بر او واجب نیست. ما تعمیم دادیم گفتیم فرقی بین دین و غصب وجود ندارد و قاعده اش این است که اگر می تواند مالش را پس بگیرد و خودش پس نمی گیرد، زکات بر او واجب می شود. این نظر ما بود و استدلال هم کردیم. نظر صاحب عروه و مرحوم آقای خویی تفصیل بین این دو است. می فرمایند در سرقت و غصب و در این گونه موارد، بله؛ اگر قدرت داشته باشد بر أخذ، باید زکاتش را بدهد، اما در مثل دین اگر هم قدرت بر اخذ داشته باشد؛ قدرت بر پس گرفتن داشته باشد باز هم زکات بر او واجب نمی شود حتی یقبضه. ما گفتیم این روایات «حتى یقبضه» عام اند و تخصیص می خورند به روایاتی که می فرمود «إن كان يقدر على أخذه فعليه الزكاة» این نسبت به آن خاص است و خاص مقدم است و لا العکس. و بهذا تنتهی فی کلام هذا الفرع.

بحث اخلاقی

امیدوارم ان شاء الله ماه رمضان پربرکتی در پیش داشته باشید؛ ان شاء الله خدا کمکتان کند. همه ما را خدا عنایت کند که بتوانیم در ماه رمضان از ضیوف مورد قبول حضرت قرار بگیریم. خدای متعال ما را در سفره مهمانی اش بپذیرد و توفیق داشته باشیم حق این ماه را ان شاء الله ادا کنیم.

اینجا و قبل از اینکه حالا درس را به پایان ببریم، مطلبی دارم که عرض می‌کنم:

اهمیت حجاب و ترویج آن در جامعه

بسم الله الرحمن الرحيم

شکی در اینکه حجاب و عفاف از اهم واجبات شرعی است وجود ندارد. شکی هم در این وجود ندارد که همه ما مسئولیم، چه حکومت، چه عامه مردم در اینکه جلوی ارتکاب حرام، مخصوصاً ارتکاب حرام در ملاء عام را بگیریم؛ از هر طریق ممکن؛ البته ابتدا باید از طریق نهی از منکر لسانی عمل کنیم؛ اگر نشد یدی؛ اگر نشد از هر طریقی که می‌شود؛ البته اقدام به نهی از منکر یدی در آنجایی که حکومت مبسوط الیدی وجود دارد و حاکم شرع مبسوط الیدی وجود دارد، این وظیفه حاکم شرع مبسوط الید است که خود به ازاله منکر از طریق اقدامات عملی اقدام کند.

در شرایط کنونی اگر مسئولین هر عذری داشته باشند در اجرای عملی نهی از منکری که امروز در جامعه ما دیده می‌شود، همین کشف حجاب ولی هیچ‌کس معذور از نهی از منکر بیانی نیست هیچ‌کس. چرا نهی از منکر بیانی نمی‌کنید؟ از دولت گرفته، مسئولین دولتی، عامه مردم، علما، روحانیون، اهل قلم، اهل فکر، اهل رسانه، دلیل این عدم نهی از منکر چیست؟ هیچ عذری در پیشگاه خدا نداریم. در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله تعالی علیه روایت شده البته این روایت با همین مضمون از طرق دیگر هم از حضرت امیر هم از معصومین دیگر روایت شده که:

«لَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُولَىٰ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ»^۱.

امر به معروف و نهی از منکر را وا نگذارید، که بدکارانتان بر شما مسلط شوند؛ آنگاه دعا کنید و به اجابت نرسد.

اصلاً امر به معروف و نهی از منکر یک تکلیف سیاسی است و همچنین یک تکلیف عبادی و الهی است. این تکلیف را نمی‌شود رها کرد. اگر این تکلیف را رها کنید به تدریج شرار در جامعه بروز می‌کند. اگر شما نهی از منکر نکنید اگر جلوی منکر را ولو با زبان نگیرید، نتیجه این می‌شود که فاسدها بیایند و یواش یواش قدرت بگیرند؛ فاسدها که قدرت گرفتند به شما ظلم می‌کنند، ظلم در جامعه رواج پیدا می‌کند. آنهایی که می‌گویند ما باید حق و عدل را در جامعه برقرار کنیم - که بسیار خوب می‌گویند و درست هم هست - یکی از روش‌ها، یکی از مقدمات اجرای حق در جامعه، دفاع از این عدل الهی است؛ دفاع از مسأله لزوم حجاب بر همه، مردان یک نسبتی از حجاب دارند و بانوان نیز یک قسمتی از حجاب بر آنها وجود دارد.

۱. نهج البلاغه؛ نامه ۴۷.

حجاب بر همه واجب است؛ مردان یک نسبتی از حجاب دارند؛ بانوان نیز یک قسمتی از حجاب بر آنها وجود دارد. این حجاب مخصوص بانوان، مقدار حجاب متفاوت بین زنان و مردان است، به دلایل بسیار روشن. ما خدمت عزیزان ما عرض می‌کنیم: امروز تبیین فساد بی‌حجابی لازم است. بی‌حجابی یک عمل فاسدی است و بی‌حجابی در جامعه، فساد را منتشر می‌کند. بی‌حجابی در جامعه، جامعه را از درون می‌خورد؛ بی‌حجابی در جامعه، موجب تزلزل ارکان عدل در جامعه می‌شود. همه موظفیم، صدا و سیما موظف است؛ مسئولین صدا و سیما در برابر خدای متعال، در برابر شهید، در برابر امام امت، در برابر مقام معظم رهبری مسئولند. روز قیامت اینها را در برابر محکمه عدل الهی متوقف می‌کنند؛ می‌گویند شما می‌توانستید حجاب را ترویج کنید؛ می‌توانستید فساد بی‌حجابی را تبیین کنید، چرا نکردید؟ اهل منبر مسئولند، اهل رسانه مسئولند، سازمان تبلیغات مسئول است، وزارت ارشاد مسئول است، اصحاب رسانه و همه مسئولند، همه ما مسئولیم. مسئولیم تبیین کنیم که بی‌حجابی فساد است و فساد را در همه ارکان جامعه منتشر می‌کند. یک فساد متمیز و برجسته است؛ چرا؟ چون فساد است جبری؛ حتی از بعضی از فسادهایی که مخفیانه صورت می‌گیرد، این خطرناک‌تر است؛ چون فسادهایی که مخفیانه صورت می‌گیرد کل جامعه را به فساد نمی‌کشد؛ بلکه محدود به همان شخص فاسد یا محدود به اطرافیان اوست؛ ولی فساد بی‌حجابی فساد است که جامعه را به فساد می‌کشد؛ جامعه را در برابر ارزش‌ها متزلزل می‌کند؛ باورها را از بیخ و بن متزلزل می‌کند. به عقیده ما باید کاری انجام بگیرد، از این فرصت ماه رمضان اهل منبر استفاده کنند؛ از فرصت ماه رمضان اهل رسانه استفاده کنند؛ این موریانه‌ای که امروز به جان ملت ما افتاده، موریانه بی‌حجابی، هر بی‌حجابی در حقیقت به انتشار این فساد در جامعه کمک می‌کند؛ اگر کسی در ملاء عام کشف حجاب کند، در نشر این فساد کمک می‌کند.

امیدواریم که خدای متعال کمک کند بتوانیم به این وظیفه الهی عمل کنیم؛ از ماه رمضان در ترویج وجوب حجاب، در ترویج اهمیت حجاب، ارزشمندی حجاب و عفاف بتوانیم استفاده کنیم و فساد بی‌حجابی را و فساد کشف حجاب را بیشتر تبیین کنیم و جلوی این فساد خطرناک را در جامعه مان ان شاء الله بگیریم.

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين